

باغیست که هرستون سبزش سرریست

کسایش خاص و عام در سایه اوست

امام قلیخان والی توران در زمان حیات جنت مکانی عربضه مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زاده جهان و جهانیان یعنی شاه جهان صاحبقران ثانی که بگفته عرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بمهم نسخیر قندهار مامور گردد ما هر دو برادر باتفاق رفاقت نموده بعد تمسخر قندهار برای تصرف آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیای دولت خواهیم آورد - از جمله آن ولایت مفتوحه هرچه شمایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهیم نمود و مدام در امداد و اعانتت ملوک قدیم و جدید خواهیم کوشید - باز خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخست و تراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصله خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل نمود تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر بر طریق جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر برای رفع حجاب مقدمه کابل جوابی بعبارت متضمن بر چشم پوشی و اظهار تطف و عذری که دستور و آئین بزرگان می باشد مع لک و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

محمد صالحی ( 97 ) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و

بیست هزار روپیه برای مجاوران روضه حضرت صاحبقران فرستادند •

ذکر فراری شدن و بغی و زیندن نرسنگه دیو

بندبیله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه دیو پدر چهار سنگه (98) بندبیله از ایام شاعرادگی

حضرت جنت مکانی تا زمان حال در جرگه ملازمان رکاب سعادت

اندوز بود و چهار سنگه در آواخر عهد جنت مکانی بسبب برهم

خوردن بعضی نسق سلطنت رویه بغی اختیار نموده در ملک

پادشاهی دست درازی کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام

می نمود و خزانه و افران دوخته رعایای خود را نیز پایمال ظلم و

تعدی می ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بدمال بودند

خبر بجهنم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر

بحکم آنکه • بیت •

بد گهر با کسی وفا نکند • اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویه بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماوای پر از اشجار

خاردار و جنگلهای دشوار گذار و پشت گرمی خزانه بیشمار در اواخر

سال جلوس نیم شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اکبر آباد

به آمده راه ادبار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمونن طریقه مفسدان

مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازی ملک

( 97 ) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته •

( 98 ) - ن - چهار •

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار بندرچی و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب آن سرگشته دشت ادبار نمایند - و سید مظفرخان بارة و اسلام خان و دلوز خان و سردار خان و راجه رامدراس و نظربهار و ده امیر دیگر برای خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آواره وادی ناکامی تعیین فرمودند - لکن روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت نمودند و بجهت دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهی مبذول حال گردید - بخان جهان لودی صوبه دار مانوا نیز حکم رفت که با همرهان خود و کومکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه بندبیله که بر سر وطن ارتش آن مرز بوم شوم بآن نمک بحرام عداوت داشت نیز برو تعیین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور فرمودند که از طرف گالپی بمملک او در آید - و بهادر خان روهیله را حکم نمودند که با جمعی از بهادران رزم طلب و ده هزار بندرچی و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقی بگوشمال او روان گردد - و جمعی از فوج یمین الدوله با نوکر عمده او نیز سردار علاحده مقرر کرده تعیین فرمودند - و خود بهمراگی دولت و نصرت بشهرت شکار رایت علم برافراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد وزد بفتح پور جشن وزن سال قمری سال سی و نهم از عمر شریف انعقاد یافت - اول ربیع الثانی مطابق آذر ماه الهی مجلس عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیز جهان تاب فلک سلطنت درپله میزان عشرت طراز شرف نزول نموده نزد گوهر را

آبروی دیوبند بخشید • • نظم •

از دولت وزن شاه فرخنده سیر • ز گشت عزیز و آبرو یافت گهر  
در بنگ میزبان چو در آمد گوئی • خورشید نشست در افق تا بکمر  
آنچه از ریخت و آرایش محفل فردوس مشاکل و پیرایش بزم داد  
و دهش در ماده امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده  
خامه مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است - بعد فراغ  
متوجه سیر و شکار سمت قلعه گوالیار گشته چون حوالی قلعه شرف  
نزول رایات ظفر آیات گردید اندرون قلعه تشریف برده تفرج  
مکانهای آنجا نمودند - همین که بر مکان محبوبان عبور واقع شد بر احوال  
زندانیان ترحم نموده چند نفری که حبس دائمی آنها شرعا و عرفا  
واجب و لازم بود نگاهداشته باقی جمع کثیر که از مدت مدید  
در آن عذاب شدید گرفتار بودند حکم خلاص آن جماعه فرموده آزاد  
ساختند •

از واقعه کشمیر بعرض رسید که از جمله غرائب مخلوقات  
لبل و نهار روزگار بحکم خالق ارض و سما در خانه حسن محمد نام  
صبیه تولد یافت روز هفتم بزبان آمده بفصاحت بیان بوالدین  
خود بطریق پند و اندرز گفت که بلیغ عظیم بر مردم این شهر  
نازل شدنی است مردم شهر را از روی تاکید بگویند که برآه خدا خیر  
و تصدق بحیاط نمایند - دویم آنکه در خانه باقر نام کشمیری فرزندی  
متولد شده که احوال راه بول و غایت ندارد •

و فوجهای صحرا نورد شیر نبود که برای استیصال چهار  
بد سگال تعیین شده بودند بعد رسیدن نزدیک قلعه احداث

کرده آن بد کردار امیران شیرشکار بمحاصره آن حصار پرداختند و همت بر قلع ریشه شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هر طرف بهادران شیر جنگ و پلنگ صولتان شیر جنگ سر ده بیدسته آن بد عاقبت گذاشته تیشه بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند - و بدبخته نزول مرکب همایون بگوالیار علاوه تقویت بهادران قلعه کشا و دل باختن آن شقی خسران مآل گردید - و وکیل زبان فهم برای عفو جرائم و خطا بخشی فرستاده معروض داشت که اگر صفحه اعمال این سیه نامه بآب دجانه عفو شست و شو یابد من بعد قدم جرأت نافرمانی را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید که عبد الله خان و بهادر خان رهیله و بهار سنگه بوسیله کمند همت قلعه ایرج را که ملجایی آن غول دشت ادبار بود مفتوح ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض رسیدن بندهای جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندبیله بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده های لشکر بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات چهار سنگه بعز قبول درآمد و او را دست بسته آورده ملازمت فرمودند هزار اشرفی نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه گزاند و از جمله چند محال مفتوحه که بطریق عصب در تصرف آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاری چهار هزار سوار در جاگیر او وا گذاشته بانی بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نمودند همه در سرکار ضبط نمودند \*

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سی و نه  
جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمی از خاص و عام  
ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی  
صغیر و کبیر آن سرزمین کشودند \* \* بیت \*

دهان شیشه می باز کردند \* بقلقل عیش را آغاز کردند  
چون مهابت خان خان خانان که صوبه دکن باو مقرر فرمودند بصوبه داری  
دارالملک دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داری  
دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بانفضل خان خانسامان  
مرحمت نمودند و خانسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر  
حبشی که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار  
و خطاب منصورخان سرفرازی یافت \*

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعه که میان بلخ و  
کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های  
پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت  
مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامه تهنیت  
جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد  
ملازمت بخت هزار روپیه و جیفه و خلعت مرحمت نمودند - چون  
اکثر پادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازی که  
تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید  
که ازان بجز نام نشان نمی دادند عمر بیابان رسانند و نیافتند درین  
ایام بنده طالع صاحب قرانی خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر  
پیکو و آچی رفتن بود آنجا چهاره فیل که هنوز رنگ آن مایل

بجاکستری نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال  
لاغرئی نظر بر ندرت رنگ او خریدار اراده هندوستان نمود و دوازده سال  
آن فیل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سیاهی  
مائل و مبدل سفیدی می گردید تا آنکه بلون بلور و کافور از همه  
عیب بری برآمد چون سید دلیرخان که در جاگیر او مدتی آن تاجر  
قیام داشت بران اطلاع یافته آن جانور که میاب گوان بها را بقیست  
خاطر خواه خریدار بطریق پیشکش روانه درگاه والا نمود نهایت  
پسند افتاد و میجرای او شد و موسوم بگجبت [ ۹۹ ] ساختند -  
روزی که بران خود بدولت سواری فرمودند طالبای کلیم این رباعی  
را بدیبه گفته بنظر گزاراند \* رباعی \*

بر فیل سفیدت که مبینادگزند \* شد بخت بلند هر که او دیده نگند  
چون شاه جهان بر برآمد گوئی \* خورشید شد از سپیده صبح بلند  
خان جهان لودی که اسم او بیرم بود در ایام سلطنت جنت مکانی  
بمدد تقاضای طالع از پایت ادبی بمرتبه اعلی رسید در ایام شورش  
حضور و دکن که صوبدار آنجا بود حق نسل قدیم ولی نعمت را  
منظور نداشته چنانچه سابق باحاطه تحریر در آمده با نظام الملکیان  
ساخته ولایت بالاگهات را که از بنجاء و پنج کرور دام جمع داشت  
و بعد بخرچ آوردن کرور ها خزانه دو پادشاه و بکار آمدن آنها از  
مردم سادات و شرفای هر دیار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش  
لک هون از دست داده بود و وقت عزیمت حضرت اعلی از

دکهن بدار الخلفه که فرمان طلب مشتمل بر اظهار عنایات و عفو  
 تقصیرات مصحوب جان نثارخان بدستخط خاص صادر گردید و  
 تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعنی و لغو  
 بر زبان آورد و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوه  
 آن تنگ ظرفی دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضی  
 محاللات را قاخست و قاراج نموده بمحاصره ماند و پرداخت بعد  
 رسیدن خبر و مزده جلوس حضرت اعلیٰ بر تخت دار الخلفه که  
 بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست  
 از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات  
 عریضه متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که  
 از راه تیره بختی و ضلالت او صادر شده بود بحضور ارسال داشت  
 هرچند که حضرت صاحب قرانی می دانستند که از راه ناچاری  
 که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا  
 بخشی و جرم پوشی صوبه برهانپور و بار بار او چندگاه بحال داشته  
 بعده که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند او را بصوبداری  
 مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومک مهم چهار سنگه بقدیله مامور  
 گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفاتی بر زبان  
 نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر  
 بینان کینه خواجه این معنی بسیار غریب نمود اما از آنکه گفته اند  
 الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازه تحمل سابق  
 ترسان و لرزان می بود و لشکری نام پسر مخلص خان که با پسران  
 آن بد سرانجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطایبه بل



اظهار دوستی بر زبان می آورد که با ایر، تفصیلات از دام تدبیر  
 پادشاهان غافل ماندن و از اندیشه انتقام آن فارغ بودن از طریق  
 حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزای اعمال ناصواب  
 عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اورا  
 اطلاع دادند و آن پسر کهن کار بران خلاصه تذکار مطلع گردیده  
 متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن در بار  
 و مجرای نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه  
 کار کارزار دیده انتخابی بدر خانه خود نشاند پادشاه برین معنی  
 اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلی او فرستاده سبب توهم زیاد  
 استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را در باره خود  
 و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان  
 و مال فدای آبروی می توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیده  
 التماس نمود که یا لخط آزالی جان بخشی که تویع رستگاری  
 بندهای قدیم می باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریده خود  
 را بر سر نیزه نموده بخدمت بفرستم حضرت فرمودند که برای  
 نجات او امان نامه بمهر یمین الدوله بار بدهند بعد ظهور این  
 عنایات چند روز بدستور سابق بمجرا میرفت باز از گفته  
 مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفکار خاطر نشان او نمودند که  
 همه عنایات و الطاف برای آبداری تیشه قطع شجر حیات تست  
 و رسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه  
 یافت و در سرانجام تهیه فرار افتاد آصف خان برین معنی اطلاع  
 یافته بعرض رسانده برای چوکی نشاندن بر در خانه او التماس

نمود فرمودند که تعیین چوکي بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث  
 خفت است درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت  
 نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند  
 غیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم  
 غضب سلطانی که نمونه قهر الهی است و خطاهای او زیاده  
 از اندازه قبول عقل در عالم خطا بخشی و جرم پوشی بود شبی  
 از شبها بعد انقضای دو ساعت نجومی با سایر متعلقان صغیر  
 و کبیر که بعضی را برفیلان و برخی را بر اسپان برقع پوش سوار  
 نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر  
 آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان  
 و داماد و دوسه صد پیاده و شاگرد پیشه هوا خواه قدیمی از آگره  
 نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیرانی گردید پهر شب  
 بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن  
 و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان  
 باره و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامی و راجهای  
 نامدار برای تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهای  
 شدید برای برآوردن تعیین نموده از دیوان برنخواستند بعده که عمل  
 یازده گهی شب که مراد از فرصت چهار گهی از ابتدای وقت  
 عرض رسیدن تا رساندن خبر و بر آمدن امیران از دروازه شهر باشد  
 بر آمدن محمد رضا بهادر میرانش و غیره هفت هشت امیر  
 و دوسه راجه معروض گردید و برای برآمدن دیگران تاکید و تهدید  
 و وعده رعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند •

برضییرمنیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر فوکران  
 مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه زاد پرور و کد و تقید در امور ملکی  
 در زمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تابر آمدن امیران  
 از شهر که هر چند اسپان زیر زمین و شتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر  
 و تهیه سرانجام جنگ موجود باشد در فرصت سه چهار گهری بر  
 برآمدن نظر بر رویه آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن  
 تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز  
 دیگر بعد برآمدن شش گهری روز که خان جهان لودی روی کنار آب  
 دهل پور که هزده کره عرفی از اکبرآباد است رسیده در ترده  
 و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر  
 ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل گوه فنا بنظر غیرت پذیر  
 او در آمد و عمل یک بهر دو گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و  
 خانجهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن  
 مال و عیال معارفت بقصد مقابل فوج پادشاهی نموده ثبات  
 قدم و زریده بعضی مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرار داده  
 سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهی که هر امیری  
 با خاصان معدود و جمعی از احدیان و برقندازان رسیده بودند  
 و باقی امیران و فوج چون سیل روان از پی هم روان اسپ تاخته  
 می آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختند و بهادران رزم  
 طلب نقره های جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار  
 و ایفای پیش قدمی بر یکدیگر می نمودند خصوص خدمت پرست  
 خان یعنی رضا بهادر بهادر بیدش با مردم توپخانه و خواصخان بهتی

و مرحمت خان بخشی احدیان و سید مظفر خان بارهه ابتدا دست و بازو به تیراندازی کشودند و از هر دو طرف باران تیر به بارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم خویکه تازیهای مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمی همدیگر بعرضه ظهور آوردند و خدمت پرستخان که تیروی ترکش و از بندهای جان نثار مقرب بود بزخم تیری که بر پیشانی او رسید با وجود سرخوئی حاصل نمودن از جوی خونی که بر چهره عقیدت آئین اودوان گردید و زخم کاری بود تا دم واپسین تردهای نمایان بظهور آورده نقد جان را نثار راه مرشد و قبله برحق نمود چون شعله پیکار دران بزم کارزار بلند گردید و از افغانان رزم جو چقلشهای مرد را بروی کار آمد و هریکی از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود مشاهده نمودند بلکه سر را بباد فنا دادن مطاع بی اعتبار زیر پا افتاده دیدند راجه بیتهلداس و پرتیراج با جمعی از راجپوتان و دیگر تهور پیشگان بدستور فدویت کیشان هندوستان از اسپان فرود آمده بران کوه اندیشان شجاعت نشان حملهای نمایان آورده زخمی گشتند و خواص خان بهتی و مرحمت خان شرط تهوری بجای آورده باعث قطع شجر حیات چند نفر افغانان با نام و نشان گردیدند آخر کار زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفحه زمین را گلزار ساختند و سید محمد نبیره سید مظفر خان بارهه که جوان نونهال گلشن شجاعت بود بانورده سید بارهه که هریکی خود را از بهادران جلالت نشان میگرفت در نظر جد نامدار نقد هستی در راه ولینعمت بجان نیستی در داد و باظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند و سید مظفر خان خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهای شمشیر و تیرو سنان که زیذت افزای چهره مردان جلالت نشانست برداشته برای اثبات محضر سرخوردنی بمهر و نشان سیف حیدر کرار رسانید و دو برادر راجه بیتهلداس با چند راجپوت و قریب هشتاد منزل احدی دست از جان شسته گوی نیکنامی از میدان رفته بچوگان شمشیرنویان سرو جان شیرین نثار نمودند • بیت •

نیاسود لشکر زخون ریختن • ز دشمن بدشمن در آویختن .

پرتیمیراج رائهور را با خود خان جهان سوکار مبارزت افتاد و هر یکی بزخم بیزه همدیگر مجروح ساخته سر کم نیاورده از کوتاهی اجل از یک دیگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و در پسر خانجهان باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر محمد خان و محمود خان نام که نبیره های خان عالم لودی می شدند و هر پنج بنچه شیرزیان را روز نبرد رنجه میداشتند و در معرکه مصاف فیل دمان را امان نمی دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بود کشته گردیدند چون در وقت دار و گیر و چپقلشهایی که با فرزندان خان جهان در میان بود خان جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند سریت و دوزن که از آب گذرانده بود و جمعی از عورات دیگر جماعتداران و هفت نفر پسران و خوبشان قریب و جمعی از افغانان دیگر که زنان اکثر آنها خود را با آب زنه غرق بحر فنا گردیدند از دریای

چنبل عبور نموده تخته های کشتی را که قبل از رسیدن لشکر پادشاهی آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقی همه بهیر صغیر و کبوتر معه مل و عیال بزوال وصال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن در آمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و فنگ و گذشتن خان جهان از آب فدائی خان و خواجه اسوالحسن و معتمد نغان و رای زاو و خان زمان و راجه جی سنگه و غیره امرا و فوج عقب مانده پیهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابی شب و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش قدم جان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نمود و موجود نیافتن کشتی همه علاوه سبب توقف و زیدن کنار آب گردید و جمعی که زخمه های کاری داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند ناچار باقی روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و هل پرتاب بحر برده در تلاش کشتی ها و مدغون ساختن کشته ها و تدایوی زخم میانه نیم جان شب را بی پایان رساندند روز دیگر بعد از پیر عبور میسر آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهی که از آب گذشته تعب نبرده هفت پیر تفاوت حایل گردید و همه جا سراف جریان از راه گراخیار و چندبری تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند تا آنکه از گوندوانه برار هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از راه بندیل کهن گذشته برو راجه و راجپوتان آنجا در همه باب شرط خدمت و رفاقت روز بیگمی بجا آورده تا گوندوانه رساندند و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقه نظام الملک که خان جهان

سوخته آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد آن مرز بوم هرکه در میخورد و برهبری باخورد می گرفت و یار رعایت انعام نقد و جنس نموده و منت احسان او را قبول کرده برای پی غلط گرفتن سپاه عقب رهنمونی می نمود و هرجا لشکر پادشاهی می رسید براهای پراز اشجار و جنگلهای دشوار گذار سرگردان می ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتیراج و غیره زخمهای کاری داشتند و علاج برای علاج در دهول پورتوقف ورزیدن لازم گشته بود حقیقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرین سرخرویی تازه حاصل نمودند و بهلول میانه و سکندر لوهانی که پانی رهنمونی تقصیرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکن ترک رفقت نموده بودند درینولا بار پیوسته معاون او گردیدند •

چون بحری بیگ ایلچی شاه عباس از ایران مبراسله محبت آمیز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعه انتقال شاه ازین سرای فانی بروضه جاردانی و قایم مقام او شدن شاه صفوی رسید بعد رسیدن این خبر بحری بیگ با مرخص ساخته از طرف خود میر ترک را جریده بدستوریکه بحری بیگ آمده بود ازین طرف نیز نامه باعزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت بطریق استعجال روانه ایران نمودند •

نقل نامه بطریق اختصار بتحریر می آرد

شکری که بازاری آن عطیه گرای نامنذاهی و سپاسی که در برابر

این نعمت عظمی الهی زبید هیچ زبانی و عنوانی بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لایح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت بر سر پر دولت صفوت نشسته امید از کرم و اهب بی منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صغوه دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و درستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداند - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که ممد و معاون رابطه لم یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده عظیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده بمودای الحسب یتوارث از سلف بخلف این عطیه گرانی از سابق بلاحق این موانست عظمی بارت می رسید لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان هشتم جنت مکنی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی بعد برادری بود - و میان این نیازمند هرگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثی که رشک علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفین مشاهده عالمیان می گشت - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه و اهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بآن رضوان دستگاه دقیقه از دقائق



درستی نامرعی نگذاشته آن چنان محبتی ورزد که خوارترین زمان از تصور آن مستغرق بحر تأسف و رشک گردند - چون اعلیٰ حضرت جنت مکانی بحکم قضای آسمانی بروضه جاردانی شناختند و نوبت خلافت باین نیازمند درگاه الهی رسید و عرصه مرزبوم هندوستان را از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاک ساخت و تمام مملکت وسیع هندوستان که قبل ازین چندین پادشاهان داشته اند و سیاهان روی زمین آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند بتصرف اولیانی دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله و شکر لله و ثم شکر لله می خواست یکی از معتقدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازل رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت تا آنکه بامداد مرده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون افتد از بر سریر سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید - و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گردید رجاء واثق و امید صادق از کرم عمیم چنان است که هم چنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهی مبارک ساخته آن جلوس میمنت مانوس را نیز بران کامگار نامدار مبارک گرداناد و در رادی عدالت و انصاف و داری از جور و اعتصاف توفیق رفیق سازد - چون شاه جمجاه را اعلیٰ حضرت عرش آشیانی بجای فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکنی بمنزله برادر میدانستند  
ایری نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاره هم هزار گوار  
میخواند بمقتضای این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوی را  
بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر  
دوستی گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت  
بآن عم سلیمان جاه از قوه بفاعل آورد انشاء الله تعالی نسبت بآن  
فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مال  
بحری بیگ را از روی استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعمال  
احوال فرستاده بودند او را بزرزدی رخصت نموده ما نیز سید  
صمیم النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را برسیدل  
استعجال برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی  
باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از ادای مراسم تهنیت  
و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال  
خجسته مال خود کما ینبغی آگاه سازند . و هر گونه امری که باعث  
مزید اقتدار و هرنوع کاری که بموجب زیادتین استقرآن شاه والا  
جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند  
که از قوه بفاعل آورده بعالمیان نسبت دوستی بآن فرزند ظاهر  
سازند - آن معتمد را زود مرخص نموده با رجوع مهمات و اعلام  
مرغوبات که درین بلاک بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت  
را نصرت و حضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب  
سعادت دوجہانی باد \*

از واقعه صوبه کلل و عرض داشت لشکرخان ناظم بعرض رسید

سنه ۱۰۳۹ ( ۱۴۲۳ ) شاه جهان بادشاه  
 که اقتضای فطالت آئین املا باحکام شریعت نمی پردازند و بنسبت  
 پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنامی بدعتهای  
 مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفرالله باعتقاد باطله  
 خود بجای آیه و حدیث دانسته طریقه الحاد را شعار خود ساخته  
 رویه ملحدان مباحه پیشه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند  
 یعنی زنان را بمجرد آنکه کاری مذبحوح ساخته مجلسی از هم  
 مشربان فراهم آورده بخته خوراندند بیعقد بتصرف وطی درمی  
 آرند - وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست زن داده از خانه بدر می  
 سازند و زنان بیوه را داخل متررکات میت شمرده وارثان را در  
 نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار  
 میگردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد  
 و بدست آن نساس صفتان حق ناشناس افتد دستگیر نموده شکار  
 حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شرا آن  
 وجه معاش می سازند - و از متروکه میت دختر و اولاد نسارا بی  
 نصیب می نمایند - و در قتل و قطاع الطریقی صلحاء آنها سنت  
 و رویه جد و آبا بر همدیگر سبقت نموده اینهمی را جوهر رشد و کمال  
 و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در باره آن قول نژادان  
 دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل  
 آنجماعه بدسگل پردازد محمول بطریقه عبارت آریان تعصب پیشه  
 خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر  
 شد که حکام توره و شریعت در صلاح و ترویج آن بزجر و تنبیه  
 کوشند و بعد شداید تاکید که کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمرور ایام

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما کم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهای مذموم در آن قوم باقیست \*

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودی خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بگلانه رسیده باعانت زمینداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیز خود واحکام جهان مطاع دکهنی های معذورالعقل که همیشه تیشه ندامت و بد مالی پریای نخل خیال محال اندیشی خویش زده نمره خاکمی چیده اند برای بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطانی آگاهی میدهند فائده مترتب نمیگردند - و با وجود ذخیره سرکشیهایی سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بدخیره چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر رنهی چنانچه باید نمی نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردید و در ساعت محمود و طالع مسعود یعنی غره ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عام عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نریدا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بمرداری ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گچسنگه که مجموع باهر سه سردار پنجاه هزار سوار می شد تعیین فرمودند و باز ارادت خان را برکن لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - و اوایل ماه جمادی الاخری داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدازالسرور موسوم کردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خان جهان لودی مامور بود

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت بنهادران خان جهان  
به نظام الملک و اعانت دکهنی بعرض رسید \*

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق

سنه هزار و سی و نه ( چهل ) هجری

آغاز سال چهارم از جلوس مبدعت مانوس مطابق سنه هزار  
سی و نه هجری جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبی که  
هر سال کار پردازان در سرانجام اسباب عشرت آنمجلس بهشت مثال  
اعتماد بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز  
خرمی آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض  
ذخیرهها اندر ختند و اهل نعمه و نشاط مامور گردیدند که نگرز طنبور  
و گلبانگ چنگ و ریاب لشکر غم را خوار زار نموده اخراج نمایند  
\* نظم \*

مغنی ز طنبور شد گرز دار \* نگردد چرا فوج غم خوار زار  
پداله بچشمک زدن گشت گرم \* ز جوش ادا بسته شد راه شرم  
بیرون تاخت از شیشه گلبانگ می \* خموشی گریزان شد از بغدنی  
بیدست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت  
و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و  
اضافه مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار و احدی  
بهمراهی راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعیین  
نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشی و بهروز خان نظام الملکی آمده  
شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاری دو هزار سوار و  
دو بیلین را دو هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان و غیره برای تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بعد ابوالحسن برساند - و راجه بکلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بسرداری مقرر گردید و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب درازده هزار سوار دکهنی ها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمی گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنها را زیر تیغ آوردند آخر کار راه فرار اختیار نمودند و از مردم نامی پادشاهی امام قلی خان پسر جان سپار خان و پسر شجاعت خان و راجه سترسال [100] برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان کم منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره پنج نفر راجه پوت زخم کاری برداشته از خانه زمین به زمین میل نموده صفحه کارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان نثار را طلبیده فرزندان و خویشان آنها را اضافه و خلعت و اسب عنایت فرمودند و زخمهای قدویان کار طلب

را که از پدیرایه زخم آرایش چهره ساخته بودند بمهرم انواع لطف و عنایت اضافی نمایان و انعامات بی پایان التیام دادند. جادو رای نظام الملکی که با پسران و برادران و نبیره های سابق روزگاره آورده بمنصب بیست و چهارهزاری پانزده هزار سوار معه برادری مجموع سرفرازی داشت دربنولا، از کم طاعی و گمراهی بعضی بدطینتان بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکوی نظام الملک نزدیک قلعه دولت آباد فرود آمد از آنکه نظام الملک ازو بیدمانی زیاده از حد داشت بعد از شنیدن خبر رجعت او بخاطر خون قرار داده که وقت ملاقات او را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضی مجرم و همرازان مصلحت نموده انتظار می کشید روزی که جادو رای را اندرون قلعه برای ملاقات طلب داشت بشهرت خلوت او را معه دو پسر و نبیره با معدود چند مانور آمدن ساختند همینکه جادو رای غافل باندرون درآمد ناگاه جمعی از کمین گاه برآمده بقصد زنده بدست آورتن بر سر آنها ریختند جادو رای خوبدار گشته با پسران و همراهان دست به پراق نموده هرطرف حمله آورد چندی را کشته و زخمی ساخته آخر کار با پسران و نبیره اسیر پنجه اجل گردید و شومی نمک حرامی هر دو ولی نعمت قدیم و جدید کار خود ساختن او گر جای نام که از زنان صاحب اختیار و عاقله و با هوش گفته می شد بعد از شنیدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم مقبولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر سپاهی که داشت بر اسب سوار شده آنچه از زر و زیور و نقد و دیگر اشیای ضروری توانست بر اسبان و فیلان که داشت برداشته و باقی همه همانجا

گذاشته و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانه سند کهپر که  
 وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هر چند متصل  
 نسبی نامه نظام الملک برای معاودت او رسید اعتماد بران نموده  
 از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانه درگاه والا گردید و بواسطت  
 اعظم خان چگدیو بمنصب چهار هزاره سی هزار سوار و پندگ راو  
 نبیره او سه هزاره هزار و پانصد سوار و عطای یک لک و سی هزار  
 روپیه و بحالی جاگیر وطن سرافراری یافت - خان جهان لودی  
 از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمه اخبار  
 موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا باافغانان و راس الروس آن  
 جماعه که در کوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشی می  
 نمودند فرستاده اشاره بر سر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از  
 وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از ترمج موج ترک دریا  
 نماند - چون نوشتجات فساد آمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان  
 خلیلی و مهمندی و داورد زئی و یوسف زئی و لودی و رهیل و غیره  
 از هر طرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن  
 شیوه بغی و سرکشی و طریقه غارت و آدم کشی که جوهر ذاتی آن  
 بد نهادان دوزخ است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و  
 دیگر بلاد ماده فساد گردیدند - بندهای عقیدت سرشت پادشاهی  
 کمر همت بردفع آن قوم فتنه بزوه بسته چند گاه بسبب غلبه آن  
 تبه کاران محصور گردیده در دفعیه مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر  
 شوخی زده آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد بیکار و مقابله آن  
 سفساس صورتان بدمال برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو



مال آنها را از مقابل برداشته هزیمت فاحش داده دست بافغانان کشتی کشانه دماغ از دماغ روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون خبر فتح گوشمال آن فرقه بد سگال بحضور رسید برعالمیان ظاهر گردید که تدبیر انگیختن آن فساد عظیم و آوازه فتنه پریم خیال باطل بود و سوای منجر بافغان کشتی گردیدن حاصل دیگر نداد - بخرص رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان نشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحه تعلقه نظام الملک که خان جهان لودی شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت قلعه دار مذکور دست از قلعه برندهاشته چندین هزار دکهنی را در ایام محاصره طعمه گوله توپ و تفنگ ساخته بود ازین حصار بزند حیات فانی بقلعه نجات جاودانی شناخت - حضرت افسوس نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودند - سادات خان و شریزه خان و نارنجی سه سردار نامی نظام الملکی بحضور رسیده ملازمت نموده در جرکه بند های پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که برای تسخیر ملک تلگانه نامزد شده بود چون آثار گرانی و کم آبی دران ضلع ظاهر شد و خرابی رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن افواج پادشاهی علاوه آن گردید عرصه زدکافی بر لشکریان تنگ شد و کار بجائی رسید که نانی بجایی بهم نمی رسید و لسكر عاجز آمده ب فکر تفرقه افتادند - خواجه مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران حسرت و جو چاه های غله که دران ملک مدفون می سازند نمایند و در کوه و جنگل های پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غله یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

گروه سی هزاره رفته در گرد اوبی غله کوشند - درین ترداد غله فراوان  
 با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن  
 خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابوالحسن  
 با بهادران یکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکهنیان که محل دار  
 خان و غیره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد  
 بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هر دو طرف فوج دکهن را  
 هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر ناموافق سرداران  
 که هر کدام نظر بر پایه مراتب و اعتبار بهم دیگر سرفروش نمی  
 آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخی خصم می گردید  
 بعرض رسید - یمن الدوله آصف خان را سر لشکری هر سه فوج دکهن  
 فرمودند و عبد الله خان را که سابق سرفوج مقرر نموده مرخص  
 ساخته بودند بفره اهور نا رسیده بسبب عارضه بدنی با تفاق سید  
 مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از  
 اعظم خان و دیگر امراترند نمایان در تنبیه خان جهان بودی  
 بظهور آمد مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد - گویند اعظم خان  
 که در ایام برشکال در پرگنه بیدر و مقرب خان دکهنی در جالنده بسر  
 برده در انتظار قاپو و فرصت وقت بودند از شنیدن مقرر شدن سر  
 فوجی یمن الدوله رک غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای  
 خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدو بد سکال روانه شده  
 بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل  
 در حالتی که خان جهان لودی و دریا خان در موضع راجوری  
 اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت می نمودند رسید

مقرب خان معه فوج نظام الملك كه براي مدد خان جهان نزدیک فرود آمده بود از شهرت رسیدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله باخته راه فرار اختیار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرود گرفتند - بهادر خان پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت و هر اول فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جیسنکه و راجه بیتهداس و انی زای و دیگر راجپوتان رزم جو حمله آور گردید و از عقب سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان بخشی احدیان و اهتمام خان داروغه توپ خانه بهیئت مجموعی دست و بازو به تیراندازی و برقندازی و بان کاری کشاده هنگامه دار و گیر را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزول بلائی ناگهانی خبردار شده کمر بسته و نا بسته بحراسیمگی تمام زنانرا برفیلان و اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسپ های زمین شده و نا شده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختیار نمود - اگرچه سپاه مغلیه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراکنده شده پرداختند اما سرداران تجربه کار دست از تعاقب خان جهان و افغانان برنداشته بلکه متوجه فراهم آوردن لشکر که بتاراج مل مشغول بودند نگشته سزاول های شدید برای گرد آوردن آنها تعیین نموده خوردها با جمعی که همراه مانده بودند در پی افغان شتافتند و بهر که میرسیدند سراز تن جدا و زمین از آدم خالی می ساختند و بهادر خان که بجای آب تشنه خون پدر بود دریا دریا گویان دران دریای بی سرو پایان غوطه رده بهادرها بروی کار آورد و باتفاق اهتمام خان و نرهداس جهاله پاشنه کوب بالای قلعه کوه برآمده

چینقشهای استمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان دید که سیلاب  
 بلای آسانی از سرکوه نیزگذشت نیل سواری عیال خود را از روی  
 اضطرار باجمعی از افغانان طرف سیوگانو که فراز کوه در راه واقع  
 است روانه ساخت و خود در غول ایستاده بهادر خان برادر زاده  
 خود را که اشجع روزگار گفته می شد و در شجاعت با بهادر خان  
 همسنگ زو بود بمقابل او در تانک و بهادر خان که افغانان همراهی  
 و بغارت برداشته بودند و با معدود چند رسیده بود نظر سرفلات  
 جمعیت از اسب پیاده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبرد می  
 هم اسم کمر همت بعزت و بکار آتش بار برداخت و زد و خورد می  
 که در آن هنگامه از بهادر خان و دیگر همراهان او بظهور آمد اگر  
 بتجزیر تفصیل آن بر دارد محضر ابطال داستان بستم داستان  
 می تواند گردید - آخر بکوشش بسیار که چندین راکب و مرکوب را  
 از هم دیگر جدا نمودند در زخم تیر و یلک زخم شمشیر و رو و پهلو  
 خورده محضر سرخروئی را بهم رساند و نر هرسنگ جهاله و غیره  
 بلا فاصله رسیده داد مبارزت داده با جمعی از راجپوتان نقد جانرا  
 نثار کار ولی نعمت نموده گوی نیکنامی از میدان جلالت ربودند و بعد  
 کشته شدن راجپوتان که عجب آشوبی در عرصه کارزار بظهور آمد  
 بر سر دیگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آوزده حشر نشرفیامت  
 آشکار ساختند

• بیت •

بسا زهره شیر مردان گداخت • صدای بر لب کوهساران فواخت  
 عرصه کارزار بر امیران پادشاهی تنگ آمد سپه دار خان و خواص خان  
 و مرحمت خان پشته کوه را پناه ساخته بضرب تیر بمدافعت خصم

پرداختند راجه بهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که از رسیدن زخم های کاری و تردد نمایان عرصه حیات برو تنگ می نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین ژن و خورد آگاهی یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز خبر شنیده رام رام گویان با نیز های جان ستان رسیدند و بازار رزم بمرتبه گرم گردید که تا سه ساعت نجومی کار بکوته پراق کشید و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم بر خون ریختن هم دیگر گوی سبقت از یک دیگر می ربودند - هرکرا زخم کاری می رسید آزادی زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سریازی پیش می گذاشتند تا آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهایی پیاپی از پا در آمد و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت آوردند - بهادر خان که از بسیاری زخم افتاده بود چون رمقی باقی داشت بمدد غیرت از جای خود برخاسته بار روی بلشکر پادشاهی دست بشمشیر برده حملهای مردانه نموده اخر بزخم گولگ تفنگ افتاد راجپوتی آمده که سر او را جدا سازد چمدهر از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت انداخت که گوش او پباد داد راجپوت زخم خورده دست ازو بر نداشت سر او را جدا ساخته بانگشتری دست و پراق او نزد اعظم خان آورد اعظم خان سر او را برای آویختن بر سردروازه قصبه سپرد و انگشتری که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقی اسلحه و انگشتر های متغول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختن مسافت سی

کرده راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از بلخوری و بی خوابی و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت نماند برای آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج پادشاهی را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و ناموس پیشتر مرحله پیمایی گردید قریب سه صد نفر افغانان درین مابین مقتول و زخمی گردیده از خان جهان جدا شدند و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعی برای تعاقب خان جهان تعیین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خان جهان بدین مرتبه تنگ شد که فیلی که بران عیال او سوار بود راه نمی رفت عوزات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواران ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که پایند قبیله عقب ماندند بدست مردم پادشاهی افتادند و اسیر گشتند و بعد هایل شدن شب تا روز آوردن افغانان بجایای قلب و تگنای غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجا که رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود خانه برای فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگی و کسل تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضی دور تر آب لنگر اقامت انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبی آشامیدن بر آنها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندی از تشنگی هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض پادشاه حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

## خلعت و اسب و فیل و جواهر بظهور آمد \*

درین اوان ساهو بهرسله پدر سیوا که داماد چاندورای مقتول و سیوا نواسه او می شد بعد از کشته شدن چاندورای از نظام آزاده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او بود باعظم خان نوشته بامید بندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشته اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشه فساد که در شش صوبه دکن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال ماده فساد مالی و جانی سلسله آن بدستور نگهیده خصل روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا باقی آبائی سرزمین دکن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکن بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان برزیدن آن بداصل قلم را بجولان خواهد در آورد - با خرویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزار پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحه مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک رویه سرفرازی یافت و همه همراهمان او منصب و هشتاد هزار رویه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدن خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید تمام معه سزاولن صادر فرمودند \*

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از خدمات افواج پادشاهی و عدم توجه رفاقت بیجاپوریان توقف

نتوانستند ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملک روانه  
 گردیدند اعظم خان از شنیدن آن که سابق اراده تسخیر و تصرف ملک  
 نظام الملک در خاطر او بود باوجون گرانی غله و کم یابی گاه از  
 کمی باران آن سال که تفصیل قصه پر ملال آن بزبان خامه  
 سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گردید - نظام الملک  
 مال و عیال خود و سپاه رعایا را اندرون قلعه دولت آباد جا داده  
 فوج سنگین برای مقابله فوج پادشاهی تعیین نمود و بر سر کتل  
 که جای قلب و برای دکهنی ها مورچال خاطر خواه بود مقابله و  
 مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بی شمار  
 هر دو طرف دکهنی ها هزینه مت خوردند و جمعی قتل و اسیر  
 گردیدند - بعده که فوج پادشاهی داخل ملک نظام الملک شد  
 اعظم خان شروع به تسخیر نمودن پرگنات و محلات باصرا نموده  
 گماشتهای جایز داران و منصوبان دکهنی را از هرجا خارج نمودن  
 فرمود - و قلعه منصور گده که لحدات کرده منصور نام یکی از غلامان  
 نظام الملک بود و دیگر قلاع را که اگر بذكر تفصیل محاصره و تردد  
 قلعه کشانی و جانبازی بندهای پادشاهی باوجود ظهور آمدن  
 شرط قلعداری محصوران مفتوح گردیدند پردازد از سر رشته انتظام  
 اختصار نویسی گسسته می گردد - و بضرب گول توپ و تفنگ و  
 قوت سو پنجه اقبال تیموریه بتسخیر در آوردند و محصوران بعضی  
 مقتول و مغلول جمعی بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون  
 گشتند - خانجهان کودی از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملک  
 بوسد مات فوج دریا موج پادشاهی و اثر بلائی قحط و وبا که



از بلیه ناگهانی آسمانی دران ملک روی داده و از هر طرف چون صدای نفسی نفسی روز محشر بگوش هوش باختند او رسید با مال و عیال و جمعی که رفیق روز بیگسی با او مانده بودند برآمده بقصد سمت شمالی راه کتل انتور که از راه های قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگار و جوپره ( 101 ) شده سرحد سلطانپور و تعلقه اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلیٰ عبد الله خان را که زیر کوه فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال در پی خصم بدسگال شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و یکه تار خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشه شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاوی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هر یکی از امرای نامدار مامور گشته سقر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبد الله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت می نمود - چون بمسرونیج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده و حلقه فیل از فیلان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نوزیده پیشتر مرحله پیمای گردید - چون وقت

شاه جهان بادشاه | ( ۱۶۳۸ ) | سنه ۱۰۴۰  
 عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقه بکرماجیت پسر  
 چهار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط فیافت و اعانت و بدرقه  
 همراه دادن بجا آورده مفضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این  
 که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در  
 لاهی تقصیر گذشته انتظار مید جسته سابق میکشید بعد شنیدن  
 خبر نزدیک رسیدن آن سرگشته وادی حیرانی که هیچکس را چنین  
 روز ندامت نصیب مباد با فرج خود سوار شده بقصد شکار ناخت  
 و تاراج و دستگیر ساختن آن صید افکار خود را نزدیک آن برگشته  
 روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن اراده او ازان سرحد تند و  
 جلد معه عیال که بایند و بال جان او بود گذشت و دریا خان که  
 نیم کوه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند  
 و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت  
 طرفین گونه تفنگ قضا بر پیشانی دریا خان خورد و کشتی حیات  
 دریا را حباب و از غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن  
 سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر  
 او را بریده بتاراج مال و عیال و قتل همراهان او پرداختند - خانجهان  
 آنروز فرصت یافته جان سلامت بلا توده آفت بدر برد - همراهان  
 دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضی ناموس خود  
 کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریای خون و  
 هلاک گردیدند و قریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر  
 دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوی ان بعطای  
 خلعت و چمدن و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

از کشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوقای خود میدانست غرق دریای حیرت و سرگردانی گشته باید که پریم سر از قدم نشناخته بطریق یلغار مرحله پیما گردید - چون پانزده گروهی سزدره رسید از آنکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چند روزه مانده و کسلفند و زخمی گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروی ناموس و غیرت نام هوش بباد داده بود یکروز با التماس پیل لجل مقام ضرور گردید - درینصحن سید مظفر خان باره که بجاذبه شجاعت ازلی همه جا پیش قدم بود چون باریکه تاز و بلائی سرنوشت رسید و خانجهان خبر یافته بجهالتیکه خدا نصیب هیچ بنده خود نسازد چاره کار درین کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار بیکسی توان گفت با خود نگهداشته باقی سواران زخمی را همراه خزانة و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکمذول پیشتر روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان آماده کارزار و جان سپاری گردید و عجب مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان باره مقابل شمشیر افغانان که هر یکی چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط نمکخواران آخر روز میداد پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر شجاعت بر روی کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش های مردانه مرد ربا بظهور آمد که سادات باره افرین گفتند و بحملهای هاشمی و هیدری که در مقابل افغانان جانباز نمودند هر طرف که خانه زین خالی میشد مضاعف آن سرو جان طرف دیگر بباد فنا میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش ذاتی را بر روی خصم بعرضه نمودار میگشت • بیست •

چو برق از رگ ابر بهر مضاف \* برون گشت شمشیر خود از تلاف  
چنان گشت دست و بغل کارزار \* که شد تیغ ها جفت مقرض وار  
شیرزاد خویش خان عالم دران گرمی هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار  
راه کار ولی نعمت نمود و دیگا داس راجپوت نیز بهم چشمی او  
بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستی بباد فنا داد بعده که  
خانجهان اکثر همراهان را زخمی و پای برکاب سفر آخرت دید مخصوص  
محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغانی و جانبازی حرکت  
مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم بر راه دم  
واپسین اجل بود طعمه تیغ سادات گردید - پسر دویم خانجهان از  
گولی تفنگ زخمی شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان  
نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده بر عایت پاس  
ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همراهان زخمی  
که تاب سواری نداشتند در آنجا گذاشته مرحله پیمای بادیه حیرانی  
گردید بلکه بعضی اسباب کار آمدنی و چارپایه معیوب عمدتاً  
میگذاشت که بهادران غنیمت درست برای بدست آوردن آن  
دمی و نفسی مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را  
غنیمت و فضل الهی میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بحسب  
زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقی فیلان و اسپان خوب و  
توب و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر  
بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة الحیف و همدمان چند  
بقصبة کالنجر رسید قلع داران آنجا سر راه برو گرفته اکثر رفقای او را  
زیر تیغ آورد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

خانیجهان از آنجا نیز جریده بقصد جان بدر برون تا تالاب سندرهمه  
 عنان نکشید در آنجا خاک اجل دامگیر و نفس گریبان گیر گردید  
 و دل بمرگ داد - همدمان و هموزم را چند بار قسم های شدید برای  
 جدا شدن داد و در جان برون مختار ساخت - چند نفر چاترا عزیز  
 داشته ترک رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک دیرینه و  
 رعایت وفاداری از نقد جان عزیز نه نمود ترک رفاقت نه نمودند -  
 هر یکی بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان  
 فرویم - درین ضمن سید مطهر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز  
 بردار چون بلبه آسمانی بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و  
 آن سرگشته برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر  
 می داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمی داد  
 پیاده شده با چند افغانی که مانده بودند دو فیل را پناه و مورچال  
 ساخته با فوج مقابله و مقابله اغار نهادند - مادهو سنگه و گرز  
 برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون  
 شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان نه نبرد رستمانه پرداخت •

### • بیت •

خرامیده شیران بگشت آمدند • نهنگان ز دریا بدشت آمدند  
 دران عرصه شوری برانگیختند • که در چشم محشر نمک ریختند  
 ز بزد گیهای شمشیر کین • لب زخم بر تیغ گفت آفرین  
 و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصه کارزار هیچ وجه  
 کوتاهی ننموده داد مردانگی میداد تا طغاب عمرش به تیغ اجل  
 بریده گشت و به برچهی مادهو سنگه از پا در آرد و باوجود زخم

دیگر که پیدایی رسید باز بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب مجاربه حریف کوتاهی و پهلو خالی ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربه جان ستان بعالم بقا شناخت - گویند شاه قلی نام گز بردار سر او را از تن جدا ساخت - از جمله افغانان که همراهی او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعی که آمده بار ملحق شدند سرای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند می نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان سلامت بدر بردند دیگر همه طعمه تیغ و تیر و سنان و گولگ تفنگ سوزان گردیدند و تادم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاری بجا آوردند • • بیست •

نیا سود لشکر زخون ریختن • ز دشمن بدشمن در او بختن

سر سروران زیر گرز گران • چو سندان نزدیک آهنگران

و در آن روز نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت نفر جان باز شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و زاجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونه غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضی سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سرخان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران و خواجه کامگار مولف جهانگیر نامه روانه بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام بسرخان جهان که زنده خود را کنار کشیده نزد آن

دریا خان رفته پناه آورده بود زن مذکور او را گرفته بود مصحوب جلال برادر خود بهادرخان بمعرفت یکه تازخان روانه درگاه اعلی ساخت . بنام خدای را سری که با چندین هزار سران سرکله می زده باشد و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبه اعلی رسیده پادشاه زاده را بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایه نزارغ و کم توجهی حضرت بحال او از غرور و تبختر خود سری آن افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دود آلود کدام دل رنجیده و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت زانی هر چهار صوبه دکن که با دو پادشاه دعوی همسری داشت کار برگشته باشد الحال بدین بی اعتباری و خوارگی بر سر سنان برای عبودت دیگر خود کامان غافل از درگاه منقلم حقیقی جلوه کفان شهر بشهر تشهیر می یابد

کجا این سرو اعتبار سنان ( 102 ) • مگر از پی عبودت دیگران سر برآ که بودی ز صندل بدر • زمانش بباری برآز گاه و گرد رفتی که حضرت اعلی کنار دریا برگشتی نشسته سیر دریا و تفرج آب تپتی برهانپور می نمودند خواجه کامگار آن سر را بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن شادمانه فرمودند - آورنده سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار و کارزار سبقت از یک دیگر بوده بودند باضافها و خلعت و اسب و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

پیهم و بتفاوت سول از نظر گذشت طالبا این قطعۀ تهنیت  
بدیهه گفته بنظر گذراند

این مزده فتح از پی هم زیبا بود  
این کیف دو بالا چه نشاط انزا بود  
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت  
گویا سر او حباب دریا بود  
و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبر و ابا اولی الابصار ورد زبان  
و سامعه امروز صاحب سروران پند نیوش گردد  
ذکر قحط سال دکن که بحال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی اعتدالی در وفور عصیان و رزینین  
و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش  
جرم نیوش می نمایند و مردم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از  
ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید  
و از بیسران سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند  
اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات  
مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای  
کردار او را درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور  
آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جنبه  
قهر الهی بوسیله نزول بلا قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می  
سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که  
بزحمت روان نعمت بند های عاصی مبدل گردید آفت آب  
زدگی برگ سبز زراعت و بیخ نباتات را چنان تباہ ساخت که



در آن سال اصلاً حاصل آن بعمل نیامد و ثمرشامت بندهای  
مغضوب درگاه الهی از دکهن تا احمد آبد قابل پیشگان بادیه غرور  
را خبردار ساخته فی الجملة گوشمال داد اگرچه غربای بی  
بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران  
با نخوت که خان جهان را بر از انبار غله و نقد وافر و ذخیره همه  
ماکولات در خور طول عمل مقابل کوتاهی عمل گنج در گنج  
اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند ازان گوشمال  
و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار  
و چهل که تاریخ آن سال سراپا قهر جبار حقیقی سال غم یافته  
اند از ابتدای تیر ماه الهی آخر مهر ماه این چهار ماه ایام  
پریشکلی که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پرشان مهد  
زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچه ابر سفید  
و سیاه چشمهای گرسنه چشمه‌ها صبتلا بجوع سیاه و سفید میگردد  
که ابر ظاهر نمیگردد - و بمرتبه آسمان بر زمین، بخیل و زبید که قطره  
شبم بر زمین نرسید از نائره قحط و غلا که از بدترین بلا و بلیه  
آسمانی است سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بی  
بضاعتان را بباد نیستی داده دایه بیرحم ابر را بر اطفال نباتات  
چنان سنگ دل ساخت که تا انقضای موسم دهاع زراع و پرورش  
نباتات و حیوانات قطرات مطرات را از سر بیستان سحاب باز گرفت

#### • بیت \*

چنان آسمان بر زمین شد بخیل \* که لب تر نکردند زرع و نخیل  
از صفحه زمین و زمان نام نان چنان بی نام و نشان گردید که در

دکان خبازان و طبلة عطاران بجز گاوزبان از خوردنی و درآ که گاه گاه  
 اهل دول را میسر می آمد دیگر چیزی که آرایش تخته نان پایان  
 تواند شد دیده و شنیده نمی شد \* بیت \*

نشان از ابربازان آنچه ان رفت \* که گفتی بهج آبی ز آسمان رسد  
 هوا گر قطره ابری جلوه میداد \* بدی بی آب همچون کاغذی باد  
 اگر یک قطره آبی آتشین بود \* چو آب آبله پرده نشین بود  
 بجز زبان خشک که بکام گرسنه چشمان چسبیده بود سوخته نانی  
 در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمه چشم گرسنه چشمان که از  
 آتش جوع در جوش بود یکی در باز نمودار نبود - الحاصل آفت  
 قحط سالی بکمال شدت منجر گردید - و فریاد و فغان بی نوایان و  
 جوش و خروش بی بضاعتان بفلک برین رسید و شمار موتی از  
 احاطه حصر و عدد در گذشت - و طریقه کفن و دفن از آنکه دکن  
 مرفوع القلم گردید - و عزا و نوحه بمزده نجات یافتن از بلیه جوع  
 بشادی و مبارک باد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت  
 چون احرام کعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بی  
 بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته روبره دیار  
 شرقی و شمالی گذاشتند اما از کم قوتی و بی مایگی سوای کچول  
 گدائی توشه زاد و زاحله بر نمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی  
 بمنزل اول نا رسید بخدا میرسیدند - و در هر گوشه و کنار شهر و صحرا  
 سوای کله و استخوان آدم بجای تخم غله و دیگر حبوبات کاشته  
 نمی یافتند \* بیت \*

ز بس در کوچه فرش مرده افتاد \* نشان از کوچه تابوت میداد

بسان شیشه ساعت دودنیا • پراز خانی شد از موتی و احیا  
از نگاه نند گرسنه چشمان قرص ماه در کاستن و از دود آه حسرت  
نگهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید • بیت •  
نظرها قرص مه را کرد تاراج • بنان شب فلک هم گشت محتاج  
ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود • بخوان رزق او غم خوردنی بود  
از مردم ثقه آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سر زمین مسموع نموده  
و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه مولف بادشاه نامه  
نوشته اگر تفصیل آن نگاشته آید محمول بعبارت پردازی و اغراق  
خواهد گردید مجمل می نگارد که کار مردم در آدم خواری بسامع  
جگر خوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگر گوشه خود  
برای خلاصی جان از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش از خوف  
هلاک نسبت آدم خواران بی باک از افعال حسنه می پنداشتند -  
اگر خوان رسمیات شادی که در میان نبود و ماکولات دیگر بطریق  
قدرت میر و وزیر بخانه هم دیگر میفرستادند از ملاحظه گرسنه چشمان  
دایم الصوم که خود را چون بلای ناگهانی بران خوان میزدند بددقته  
شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپر می  
یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجساعه محفوظ میداشتند - اگر  
تنگدستی بدست گرسنه مستی تنها می افتاد از سر گوشت خون  
آلود حلال او نمیکندشت و نان بایان استخوانهای برسیده وقت شب  
اورده از آسیا گذرانده قدری آرد گندم نور کهنه تلخ شده و هرچه  
میصر آید داخل نموده نان بخته بطریق تحفه و هدیه برای  
مالداران می بردند - تا آنکه کجه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

نرسد خشک شده آدمی بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن  
 پیله چشم و شعله آتش دل خود کباب ساخته تناول می نمود - اهل  
 بازار با خادمان مزار و قبرستان همدستان شده بر سو بیع و شراء  
 گوشت مرده تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و از باب عدالت  
 می رساندند و تنبیه می یافتند گویند - روزی ضعیفه صوبه کنان و  
 موکنان قضیه نزد قاضی آورد که فرزند ر جگر پاره خویش را از  
 غلبه آتش جوع خود بملاحظه شدت اضطرار هسایه که همیشه  
 همکسه بودیم خود بذبح و اکل آن راضی نشده بهمسایه تواضع  
 نموده بمذبح ساختن و پختن آن مازون ساخته گفتم مرا هم بقدر  
 ضرورت نشاندن آتش جوع لقمه خواهی داد آن بدمروت دور از انصاف  
 مرا از پارچه استخوان و ریزه گوشت جگر گوشه ام متمتع ساخت  
 و از لذت کم یابی گاه اتصال چه نویسم که اگر بخواهی خلال ریزه گاه  
 مطلوب میگردید بوزن شعشعه طلا بتلاش بهم می رسید - چنانچه  
 شاعری گرانی و کمیابی غلف زابدین حسن ادا بیان نموده بیت -  
 بهوش باش که زندان که فروش ترا بجای گاه مبادا که زعفران است دهند  
 و از جنس بقولات چه شرح نمایم که هم وزن زمره و زبرجد بجد و  
 کد تمام دست بهم میداد - شهرها از بیرون رفتن متوطنان موزنی  
 و بهلک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالی میگردید  
 بویرانه منجر گردیدند - و در هر کوچه و محله بجای اب باران غم  
 می بارید - و بحال غم چنانچه تاریخ قحط آن سال بذكر آمده  
 موسوم گردید - پادشاه حق آگاه برای جاری نمودن لغردن هر شهر  
 و قصبه های مشهور خصوص برهانپور ماسور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهی و چه از طرف یمن الدوله و دیگر امرای نامدار در رسانیدن مبلغهای خطیر بسیار بمحتاجان تاکید بکار برند - چون اکثر پریگنات دکن خصوص صوبه خاندیس و بالاکنات از امت قحط سالی ویران مطلق شدند از انجمله پریگنه فذگانور و باهل و سلطان پور و غیره محلات متصل دامن کوه یک قلم رو بویرانی آورده بودند سی و چهل کور دایم تخفیف داده از اصل جمع دایمی کم نمودند و سواي آن دیوانیان دکن تا مدت دایمهای محلات ویران شده دکن را تخفیف می دادند از جمله آن سلطان پور که چهل سال ویرانه محض بود و در صوبداری خان جهان بهادر و دیوانی حقیقت خان و گنگارام نام عامل بعد تخفیف تام بآبدی آن کوشیده و رعایای اطراف را آورده آباد ساخت - حاصل کلام در چنان ایام ممالک انجم اعظم خان بحسن تردد جانبازی بهادران که بتجرب و تفصیل آن فلم را رنجه داشتن تحصیل حاصل است قلعه دهارور را که در باری او شهر گلان مشهور آباد بود و لک ها مال به باج و شرا در می آمد مفتوح ساخت و جمع کثیر در آن پورش بکار آمدند هفت ( 103 ) فیل و هشتاد اسپ نظام الملک و جواهر و امر و مال زیاده از حساب از اندرون و بیرون قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بقاراج رفت رفت گویند هیچ کس از لشکریان نبود که صاحب زیور و مروارید نشده باشد و برای اکثر مردم نکبت قحط سالی بعیش مالداری مبدل گردید و بجای ظرف گلی ظرف چینی و غوری باستعمال درآمد و طلا و نقره

بفصل قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست  
مردم آمدن از جواهر و افریاعظم خان رساندند فرمود که از جنس  
جواهر و مصالح توپ خانه و چارپای قیمتی و چاهای غله هر جا که  
باشد بضبط سرکار در آورند باقی را به سپاه و تازاجیان واگذارند و  
جده مادری نظام الملک با جمعی از خویشان آن خاندان و  
جمع کثیر اسیر گردیدند از آن جمله چند مرد و زن با نام و نشان را  
نگاهداشته با عریضه فتح نامه بحضور روانه ساخت باقی اسیرانرا  
ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بغنیایک پادشاهی معزز و  
مفتخر گشته برای تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهی که  
قلعه قندهارک را محاصره داشتند روانه گردید \*

درین ضمن خبر رسید که زندگانه خان که از امرای با نام  
و نشانست باشاره عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و  
درخواست قلعه قندهارک نزدیک رسیده اعظم خان مقام  
نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشی  
باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و ادای  
پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون زندگانه خان  
با ده هزار سوار همواره فرهاد خان پدر خود برای حراست ملک  
عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده  
بود که بعد اعانت فوج پادشاهی که در استیصال نظام الملک  
کوشد از جمله قلاع نظام الملک پنج قلعه با بعضی تعلقه  
طرف کوکن باو عنایت نمایند معینا عادل شاهیه در باطن نمی  
خواستند که استیصال نظام الملک باکمال شود و در معارفت افواج

بادشاهی کجدار و مریز بعمل می آوردند الحال التماس دارند که از جمله قلاع موعوده قلعه دهارور را منجمه آن پنج قلعه که در عهد نامه بشرح بیان در آمده بعادل خان عنایت فرمایند و الا عهد شکنی ماده دل شکستگی خواهد گردید اعظم خان در جواب گفت اولاً وعده عطای قلعه ها که موقوف بر اعانت و مدد شما در تادیب نظام الملک بود اصلاً بظهور نیاید و وقت تسخیر قلعه دهارور نیز بالکل اثر معارفت ظاهر نگردید درینصورت درخواست شما و اظهار طلب ایفای عهد بیجا و بدموقع است و صلاح کار در تلافی گذشته که عذر خواه تغافل سابق تواند گردید در اینست که چون فوج عدو مال یرای تنبیه بقیة السیف مخالفان پایان گهات متوجه شده شما را باید که درین نواح با فوج شایسته کمر جهد بسته چشم بر راه و گوش بر آواز آوارگی لشکر نظام الملک باشد که هرگاه آن هزیمت یافتگان از چنگل شیران فیل شکار چون آهوان داشت ادبار چسته و خسته آزار این سمت گردند سر راه بر ایشان گرفته جوهر تردد خود ظاهر سازید بعد ظهور خدمات پسندیده از طرف شما برای قلعه مفتوحه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجه پذیرائی خواهد یافت - القصه اعظم خان زدنوله خان را طرف نازدیر مرخص ساخته خود بقصد معاوضت تسخیر قلعه قندها روانه گردید نظام الملک که بر اینمعنی اطلاع یافت صلاح کار خود دران دید که با عادل خان مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور که از ابتدا میان هر دو ماده نزاع موزونی همان قلعه بود نماید و عهد و پیمان اتفاق را تازه سازد لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

برای مدافعه لشکر پادشاهی هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گردید بقصد فرار خطی بوندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق و لاحق بچاپلوسی نوشتند - درین ضمن نوشته اعظم خان نیز رسید مبنی برین که مخالفان اراده آوارگی به بالاگهات دارند طریقۀ هواخواهی درین است که مطابق قرار سر راه بر آنها گرفته امید وار نتایج باشند - بوندوله خان که از سبب صلح و صلاح هر دو عمده دکن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعیه آمیز نوشت و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابوالحسن بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسیدن کوملک بتاخت و تاراج قصبه پرینده تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخیر قاعه متوجه گردید و در اندک فرصت دیوار حصار از ضرب گوله و صدمه فیلان کوه هیکل بتزلزل در آورده کار بر محصوران تنگ آورد و احاطه اول قلعه را مفتوح ساخت درین ضمن محصوران توپ کلانرا پراز آهن پارا و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند و چند نفر کار آمدنی و چارپا ازان هلاک شدند و برای باقی مردم لشکرکه از گرسنگی ناله و لاغرئی چارپایان بجان آمده بودند و فی الحقیقت قرة حرکت و تردد درانها نمانده بود و از کهنی سوی نام و نشانی پیدانبرد دستارینو پس پا شدن بدست آمد و محصوران



از مشاهده آن تقویت تازه بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه دران حصار داخل شده بودند پاره را بقتل آوردند و جمعی با جان سلامت برآمدند سلامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند - و بعد از محاصره چند روز دیگر عازم خان نظوسر سختی که لشکر از طرف قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید و پوست خشک بر قفس استخوان انسان و جانوران مانده بود تسخیر قلعه را بروفت دیگر موقوف داشته از پای حصار قلعه برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهات و سید مظفر خان و عبد الله خان از مهم خان جهان بحضور رسیده دوازدهم شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزاره پنجهزار سوار مفتخر ساختند و عبد الله خان با اضافه هزاره سوار و عنایات دیگر مع برادری و همراهان سرفرازی یافت و هر یکی در خور پایه کامیاب گردید و احکام عتاب و عنایت امیر در باب تغبیه افواج نظام شاهی و تسخیر قلعه جا بجا صادر شد و فوجها مع توبه بخانه روانه گردید •

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از

جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجری

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد

گردید حکم شد که وجه خرچ آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط

بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده

رسانند - رشته بی نوائی عالمی که از قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند

بریده گشت و در قالب پوست و استخوان کهنه برنا و پیر مستمندان

جان تازه بهم رسیدن گرفت - محمد علی رسول ایران با نامه شاه صفی ملازمت نمودند خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر الماس و دو خون طلا و پاندان مرصع معه نه پیدانه ارگجه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاه بتقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهر و افر و نیلان کوه پیکر فرستاد قطب المملک بعرض رسید \*

از وقایع صوبه اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که نلعه و حصار متعدد در جنگل پراز اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاری و قطاع الطریق می نمود بسعی و تردد فلیح خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجه شهادت رسیدن جمعی از بندهای پادشاهی قلعه مفتوح گردیدند و قریب هزار کافر زیر تیغ غازیان اسلام در آمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده از هزار نفر صغیر و کبیر زن و مرد را آن شقی جوهر نموده خود قابو یافته آواره دشت ناکامی گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد و جاهای قلب توابع آن را آتش زدند و آن کفر آبک را باسلام آباد موسوم گردانند و بتخانها را مسجد ساختند \*

دیگر از فتوحات آن سال تسخیر قلعه ستونده است که از سعی سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشه آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزار سوار سواراژی یافت - نصیر خان